

در رکابِ حسین

«وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» مریم / ۱۵

تاریخ، تکرار حوادث تلخ است.

تاریخ، بی چشم و رو و بی حیا و لجوج است.

تاریخ، عبرت نمی‌گیرد اما می‌تواند عبرت آموز باشد.

سر بریده‌ای در تشت طلا!

حسین علیه السلام، به اشاره، از سرنوشت خود خبر می‌داد...

سر بریده پیامبری

معصومی

مرد خدایی

در تشت طلائی

در مقابل فاسقی...

تاریخ تکرار حوادث تلخ است!

این همه اشاره بس نبود که مردم حسین را تنها نگذارند؟ و از یاریش دریغ نکنند؟

او که طاقت نداشت سوختن حتی یک نفر را ببیند؟

باغبانی که بر هر درختی رسید، ذکری، آیه‌ای، حرزی بر جا گذاشت تا هیچ دلی بی‌دلیل نماند.

تا حجت بر همگان تمام شود؛

به این امید که راه را از پی‌راهه بشناسند.

به این امید که حتی شده نه از سر عشق، که از ترس و عاقبت‌اندیشی همراهی‌اش کنند...

ترس از آن روز موعود....

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» - اسراء / ۷۱

در رکابِ حسین

آمده...

امام را دیده...

رو به رویش ایستاده...

و از تفسیر این آیه می‌پرسد:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»

امام کیست؟!

آیا می‌توان در حج و نماز و روزه از کسی تبعیت کرد و در مرگ و زندگی، امامی دیگر برگزید؟

آیا می‌توان صدای یاری‌خواستن امام را شنید و خود را به نشنیدن زد؟

آیا می‌توان از مسیر عبور امام گریخت و به آرامش رسید؟

می‌شود امامی داشت و مانند او زندگی نکرد؟

می‌شود به عصمت و طهارت و تقوای کسی ایمان داشت و به راهش نه؟

اصلاً ممکن است که مأمومی بیش از امام خود بداند و بهتر از او بیندیشد؟

آیا اگر این‌گونه باشد، نباید به آن امام شک کرد؟ یا به ایمان خود؟

امام در تفسیر این آیه چه گفته به او؟

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»

امام تو همان است که در مرگ به او اقتدا می‌کنی.

این‌ها را، همه شنیده و سر خویش گرفته و رفته.

امام باغبان بود...

در صحرا راه می‌رفت و هرس می‌کرد

قدم قدم در تمامی طول راه، به اشاره، به ذکر، به طعنه و یا رو در رو و مستقیم، از لزوم اطاعت خویش سخن می‌گفت.

در رکاب حسین

فرزدق،

بشر بن غالب،

عبدالله بن مطیع،

مردانی از بنی اسد...

این‌ها تنها چند نمونه از نام‌هایی‌ست که تاریخ ثبت کرده

چند نمونه از ریشه‌های پوسیده و دل‌های خشکیده.

آن‌ها که مسیرشان از کنار چادر امام زمان‌شان گذشته، با او به گفت‌وگو نشسته‌اند.

از او شنیده‌اند که اطاعت امام واجب است.

که یاری او، مرز بین حق و باطل است

و بعد سر خویش پیش گرفته و رفته‌اند.

شاعر بوده‌اند این مردم

کاسب و تاجر و بازرگان بوده‌اند

جهانگرد و تماشاچی بوده‌اند.

درست مثل ما!

اصلاً آینه‌ای از ما بوده‌اند این مردم!

شنیده‌اند و اشکی چکانده‌اند و گذشته‌اند.

اشک، به ریشه‌های فکرشان راه نکشیده

خشک و بی‌بر و بار آمده‌اند و خشک و بی‌بر و بار رفته‌اند!

یکی بهانه زن و فرزند آورده

یکی بهانه بدهکاری و مال مردم آورده

دیگری چنان ترسیده که گفته اصلاً از نامم نپرس!

در رکابِ حسین

درست مثل ما؛ بندگانِ دنیا، گرفتارانِ همیشه تاریخ، دوستدارانِ فرزند و زندگی و آسایش
نافهمیدگانِ حقیقتِ ایمان، نچشیدگانِ عشق...
درست مثل ما!

امام، منزل به منزل پیش می‌رود
ذاتِ عرق، تنعیم، خزیمیه، ثعلبیه، زباله...
آدم‌ها می‌آیند و می‌روند
می‌بینند و می‌گذرند و سپس نقل می‌کنند.
بی‌که بدانند داستانِ تنهاییِ حسین،
سرنوشتِ بی‌کسیِ آدم است!
تا آن روز موعود...
«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ»
امام، نور محض است
نور محض، سایه‌ای ندارد...
حتی برای آن‌ها که به طمع مال، همراهش شده‌اند.
به اشاره، از سر بریده یحیی می‌گوید.
تا هیچ‌کس، ندانسته با او همراه نشود.
تا هیچ سایه‌ای، سیاهی لشکر این کاروان نباشد.
پس، سلام بر او...
روزی که به دنیا آمد
روزی که مرد
و روزی که زنده، برانگیخته می‌شود.

"نویسنده: سیده حاتمه سید زاده"

"واحد رسانه موسسه منتظران منجی (عج)"



Ostad_shojae